

نقد مقاله:

روایت اجتماعی فرهنگی قصه‌های ترکمنی

در شماره ۳۱ فصلنامه مطالعات ملی، مقاله‌ای با عنوان «روایت اجتماعی - فرهنگی قصه‌های ترکمنی» چاپ شده است که به نظر می‌رسد در استفاده از داده‌ها و اطلاعات گردآوری شده برای تحلیل، دچار نوعی افراط‌گرایی و غلو شده است. این افراط‌گرایی و غلو نتایج تحلیل را بی‌اعتبار کرده است.

هدف نویسندگان مقاله این بوده است که با استفاده از گونه‌ای ادب شفاهی، یعنی قصه، به تحلیل و بررسی روندهای فرهنگی و اجتماعی ترکمن‌ها بپردازند. خود آنها در مقدمه نوشته‌اند: «در این مقاله، به مطالعه قصه‌هایی می‌پردازیم که پیدا و پنهان زندگی قوم ترکمن را برای ما نمایان می‌سازند» (ص ۱۲۰). عنوان مقاله نیز با هدف نویسندگان تناسب کامل دارد. بر این اساس، آنها باید برای تحلیل خود قصه‌هایی را انتخاب می‌کردند که یا در محدوده حوزه فرهنگی ترکمن‌ها ابداع شده باشند یا اینکه روایت خاص هم‌میهنان ترکمن ما از قصه‌هایی باشند که در محدوده‌ای گسترده‌تر یا در حوزه‌هایی دیگر نیز رواج دارند؛ اما آنها عملاً قصه‌هایی را به عنوان مواد تحلیل مورد استفاده قرار داده‌اند که با موارد گفته‌شده انطباق ندارند. روشن‌شدن موضوع مستلزم اندکی توضیح درباره «قصه‌های منطقه‌ای» است.

قصه منطقه‌ای: نگارنده این سطور، سال‌ها پیش، در این باره مطلبی منتشر کرد که اشاره به آن را برای بحث حاضر ضروری می‌داند. متأسفانه در کشور ما باوری غیرعلمی و غیرواقعی درباره نام‌گذاری مجموعه افسانه‌های شفاهی وجود دارد، بدین معنی که هرگاه پژوهش‌گری تعدادی افسانه از یک استان یا یک منطقه گردآوری کرد،

آنها را به نام افسانه‌های همان منطقه به دست چاپ می‌سپارد. برای مثال افسانه‌های خراسان، خوزستان و مانند آن، اما باید گفت این نام‌گذاری‌ها دقیق و توأم با باریک‌بینی‌های علمی نیست؛ زیرا بسیاری از افسانه‌هایی که در چنین مجموعه‌ها به عنوان افسانه منطقه خاص می‌آیند، روایت‌های مشابه دیگری از آنها در سایر مناطق کشور وجود دارد. بنابراین، نمی‌توان از آنها به عنوان افسانه منطقه خاصی از کشور یاد کرد. برای مثال، از افسانه‌های «کره دریایی»، «نارنج و ترنج»، «ماه‌پیشونی»، «سنگ صبور»، «بلبل سرگشته» و مانند آنها، روایت‌های کم‌ویش مشابهی در نقاط مختلف کشور وجود دارد. آیا پژوهشگر فرهنگ عامه مجاز است هر یک از این روایت‌های مشابه را به منطقه خاصی منسوب کند؟ در بسیاری از استان‌های ایران گروه‌های مختلف قومی و زبانی در کنار هم زندگی می‌کنند. برخی مناطق نیز مانند خوزستان به دلیل اقتصادی مهاجرپذیر هستند. ممکن است پژوهشگر فرهنگ عامه در خوزستان افسانه‌ای را ضبط کند که هم‌وطنی غیرخوزستانی اعم از بلوچ، کرد یا گیلک، قبلاً برای راوی بیان کرده باشد. یا اینکه راوی خود در مسافرتی مثلاً به مشهد آن را از زبان یک خراسانی شنیده باشد، آیا به صرف اینکه یک خوزستانی این افسانه را برای پژوهشگر روایت می‌کند، می‌توان آن را «افسانه خوزستانی» نامید؟ به گمان بنده، برای اینکه افسانه‌ای را افسانه‌ای منطقه‌ای یا روایت خاص آن منطقه محسوب کنیم، باید عناصر آن افسانه یا آن روایت با عناصر اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی و فرهنگی آن منطقه تطابق و توازن داشته باشد. از این‌رو، بخش قابل توجهی از افسانه‌ها و نیز سایر گونه‌های ادب شفاهی را باید در محدوده‌ای بسیار فراتر از آنچه تا کنون مرسوم بوده، افسانه منطقه‌ای نامید. محدوده‌ای که حوزه تمدنی واحد را شامل بشود یا دست‌بالا محدوده‌ای که مرزهای ملی را در بگیرد. ناگفته پیداست این سخن ناظر بر همه افسانه‌هایی که در مناطق مختلف ایران رواج دارند، نیست. در هر منطقه، افسانه‌هایی و نیز شیوه‌هایی از افسانه‌گویی رایج است که ویژه همان منطقه است. برای مثال در میان هم‌میهنان کرد افسانه‌هایی با عنوان «بیت و باو» رایج است که ویژه آنهاست. یا اینکه روایت‌هایی خاص از برخی افسانه‌های ملی ما مانند رستم و سهراب دارند (عزالدین مصطفی رسول، ۱۳۷۷: ۲۳).

در میان هم‌میهنان ترکمن نیز آوازهایی که بخشی‌ها یا باغشی‌ها می‌خوانند، بسیاری از ویژگی‌های اقلیمی منطقه و قومی ترکمن را بازتاب می‌دهند. در میان ترکمن‌ها،

گونه‌های دیگری از ادب شفاهی وجود دارد که ویژه خود آنهاست؛ مانند لاله‌ها که «ترانه‌های دختران و نوعروسان داغدار صحرایند» (دیه‌جی، ۱۳۷۹: ۷۷).

بررسی افسانه‌های مقاله

نویسندگان مقاله، برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی - فرهنگی قوم ترکمن، به پنج افسانه به عنوان «قصه‌های ترکمنی» استناد کرده‌اند. هیچ‌یک از این افسانه‌ها نه فقط به لحاظ ژرف‌ساختی بلکه به لحاظ روساختی نیز دارای ویژگی‌هایی نیستند که آنها را خاص حوزه فرهنگی - اجتماعی هم‌میهنان ترکمن محسوب کنیم. از این افسانه‌ها، روایت‌های مشابه دیگری در سایر مناطق ایران نیز وجود دارد که در برخی موارد شباهت‌های حیرت‌انگیزی با هم دارند. برای پیش‌گیری از کلی‌گویی به بررسی مشخص آنها می‌پردازیم:

۱- **افسانه «یک‌وجبی»**، نویسندگان پس از نقل خلاصه‌ای از این افسانه، نوشته‌اند: «ملاحظه می‌شود که اهالی ترکمن در زمان مفروض قصه‌پردازی، با قوم‌مداری و دگرستیزی افراطی مواجه‌اند ... گفتمان این قصه، پس از گفتمان اوقات فراغت، مربوط به گفتمان تاریخی است. در گفتمان تاریخی، قصه‌پرداز، روایت رفتارهای ظالمانه دیو را نشان می‌دهد و در مقابل این ظلم‌گرایی، ظلم‌ستیزی قهرمانانه ترکمن‌ها را رقم می‌زند. در اینجا، چگونه قوم‌مداری و دگرستیزی در برش گذشته‌ای از تاریخ به تصویر کشیده می‌شود و قصه‌پرداز، خواسته یا ناخواسته، مدلی برای مردم ترکمن در قالب شرایط و مقتضیات مردم‌نگارانه، عرضه می‌کند» (ص ۱۲۸، تأکید از نگارنده این سطور).

از این افسانه، که در فهرست معروف آرنه / تامپسون با کد ۷۱۵ معین شده است، روایت‌های فراوانی در گوشه و کنار ایران ثبت شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- روایت‌هایی از شیراز، کازرون، خمین، لار، سیرجان، گناباد، طالقان، اصفهان، شهرضا، کاشان، ارومیه (انجوی، ۱۳۵۹: ۳۰۹ به بعد).

- کرمان (لوریمر، ۱۳۵۳: ۱۲۵)، مشهد (میهن‌دوست، ۱۳۵۲: ۵۷)، تایباد (خزاعی، ۱۳۸۳: ۵۵)، آذربایجان (بهرنگی، ۱۳۷۹: ۱۰۲)، چهارمحال و بختیاری (نادری، ۱۳۸۳: ۲۱۳).
فهرست بالا فقط بخشی از روایت‌های ثبت‌شده هستند و همان‌گونه که از پراکندگی جغرافیایی آنها مشخص است، افسانه مذکور در سراسر ایران رایج است.

۲- **روباه و کلاغ**: نویسندگان پس از شرح مختصری از گردش افسانه نوشته‌اند: «شنونده درخصوص خودخواهی و دگرپذیری، برای خود، سامانه‌ای می‌سازد و باید

بفهمد و بداند که در میهمان‌شدن و میهمان‌پذیری رعایت چه مقتضیاتی مهم است. در گفتمان دگرپذیری، انسان باید از خود مختصاتی نشان دهد که رفتار او را در حوزه عمومی قابل قبول کند. اگرچه «خود» با «دیگری» بسیار متفاوت، اما رعایت اصول و قواعد، می‌تواند هماهنگی‌ها را معنی‌دار نماید» (ص ۱۳۱).

از این افسانه نیز که در فهرست آرنه / تامپسون با کد ۶۰ معین شده، روایت‌های زیادی در سایر نقاط ایران ضبط گردیده است. فقط در بایگانی مرکز فرهنگ مردم صداوسیما، که به همت استاد انجوی شیرازی فراهم آمده، قریب بیست روایت وجود دارد. محل ثبت برخی از این روایت‌ها عبارتند از آباءه، تهران، شهرکرد، سمیرم، سمنان، زنجان، بوشهر، نطنز، سیرجان، صحنه کرمانشاه، ساوه، شیراز، اصفهان، ایلام، اراک، رفسنجان، گرمسار (وکیلان، ۱۳۶۸: ۹۱ به بعد). این افسانه، در میان هم‌زبانان تاجیک ما نیز کم‌وبیش مانند روایت‌های ایران رایج است (امانف، ۲۰۰۱، ۲۹).

۳- «قصه خواب‌های پادشاه»: این افسانه نیز کم‌وبیش وضعیت افسانه‌های پیشین را دارد، با این تفاوت که از این افسانه، علاوه بر عامه مردم، نخبگان ما نیز در قرن‌های گذشته روایت‌هایی را مکتوب کرده‌اند. روایتی از آن را سعدالدین وراوینی در نیمه اول سده هفتم در مرزبان‌نامه آورده است (وراوینی، ۱۳۷۶: ۴۳۸-۴۲۷). از مرزبان‌نامه، که اصل آن به زبان طبری بوده و در قرن چهارم به قلم مرزبان بن رستم، از شاهزادگان طبرستان تألیف شده، (بهار، ۱۳۵۴: ۳ و ۱۴) تحریر دیگری نیز به نام روضه‌العقول در دست است. افسانه مذکور با اندکی اختصار در این تحریر نیز آمده است (غازی ملطیوی، ۱۳۸۳: ۳۹۸-۳۹۵).

نویسندگان درباره این افسانه فقط به تأویل و تفسیری عمومی بسنده کرده‌اند، اما مقایسه تفسیر آنها با تأویل و تفسیر وراوینی و ملطیوی، نشان می‌دهد تفسیر نویسندگان پیشین بسیار واقع‌گرایانه بوده است. اشاره‌ای مختصر به این موضوع، خالی از فایده نیست. پادشاهی خواب هولناکی می‌بیند و خواب را فراموش می‌کند. مرد بافنده‌ای با کمک ماری خواب را درمی‌یابد. خواب پادشاه چنان بوده که از «آسمان همه شیر و پلنگ و گرگ باریدی» و تعبیر آن هم‌چنین بوده که دشمنان غدار به کشور حمله خواهند کرد. شرایط مار چنین بوده که مرد بافنده نیمی از پاداش خود را به او دهد. بافنده پس از دریافت پاداش نه فقط به عهد خود وفا نمی‌کند، بلکه قصد جان مار را می‌کند که البته در قصد خود ناکام می‌ماند. سال بعد، پادشاه خوابی دیگر می‌بیند که آن

را نیز فراموش می‌کند. بافنده دوباره نزد مار می‌رود و این بار با خدعه و نیرنگ مار را می‌فریبد. مار می‌گوید «پادشاه در خواب چنان دیدی که از آسمان همه شغال و روباه باریدی» و تعبیر آن هم چنان است که دشمنان مکار و دورو به پادشاه روی می‌آورند. شرط مار مانند سال پیش بوده است. مرد بافنده پس از دریافت پاداش سراغ مار نمی‌رود. سال سوم باز هم پادشاه خواب می‌بیند و بافنده باز هم ناچار نزد مار می‌رود. مار می‌گوید «پادشاه در خواب چنان دید که از آسمان گوسفند و بره و امثال آن بارید و این معبرست بدان معنی که در این عهد ... جمله خلائق رنگ موافقت گرفته‌اند ... ملک و ولایت بر سکون و امن قرار گرفته».

بافنده این بار برخلاف سال‌های گذشته نه فقط پاداش اخیر بلکه مجموعه پاداش‌های سال‌های پیش را نیز نزد مار می‌برد و از گذشته عذر می‌خواهد. پاسخ مار فوق‌العاده شنیدنی است. بهتر است آن را از زبان وراوینی بخوانیم: «اکنون بدان که از این چه آوردی متنی، و بدانچه نیاوردی مطالبتی و مؤاخذتی نه. که هر چه آمد، رنگ روزگار داشت. اول که آن ضرر و الم به من رسانیدی، اهل زمانه همه شریر و فتنه‌جوی بودند، در پرده خواب صورت ایشان در کسوت سیاه و درندگان می‌نمود و دوم نوبت که مرا بفریفتی ... ابنای روزگار همه چاپلوس و پرفسوس بودند ... و اخلاق ایشان همه به صورت شغال و روباه ... در خواب می‌نمود و اکنون که به گفته و پذیرفته خویش وفای آمدی ... و توفّر بر حقوق عهد واجب دانستی، مردم زمانه را علی‌العلوم خود همین صفت است ... زر برگیر که بدان محتاج نه‌ام».

۴- افسانه بعدی را با نام «گلنار» معرفی کرده‌اند. در این افسانه، پادشاهی سه پسر دارد، اولی و دومی به ترتیب پسران وزیر و قاضی را به همسری انتخاب می‌کنند، سومی اما با میمونی ازدوج می‌کند. این عروس که در حقیقت پریزادی در قالب میمون است، بسیاری از مشکلات شوهر خود را حل می‌کند. نویسندگان همچون نمونه‌های قبل توضیح و تفسیرهایی در این باره داده‌اند که البته کلی بوده و ارتباط چندانی با واقعیات حوزه فرهنگی ترکمن‌ها ندارد. نگارنده این سطور، روایتی از این افسانه را در اهواز ثبت کرده است. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، روایتی در میناب (سعیدی، ۱۳۸۶: ۱۵۷) و روایتی نیز در مسجد سلیمان از این افسانه ثبت شده است (دقیقیان، ۱۳۸۵: ۱۲۴).

۵- افسانه دیگر «جوان خردمند» معرفی شده است. در این افسانه، جوان خردمندی با پاسخ‌های زیرکانه خود را از دست انداختن به روستا بازمی‌دارد. از این افسانه نیز روایت‌های کاملاً مشابهی در شوشتر، شهرضا، اهواز (وکیلیان، ۱۳۶۸: ۲۷ به بعد) و

اراک (نادری و موحدی، ۱۳۸۰: ۱۹۱) ثبت شده است. این افسانه شباهت فراوانی به کد ۹۲۲ فهرست آرنه / تامپسون دارد که براساس آن، فردی پاسخ‌های زیرکانه‌ای به پرسش‌های ظاهراً بی‌جواب می‌دهد. این افسانه، همچنین یادآور حکایت‌هایی است که درباره شاه عباس یا انوشیروان در میان مردم رایج است که براساس آنها، پادشاه کشوری (مثلاً هندوستان یا روم) سفیری را با چند مسأله نزد پادشاه می‌فرستد و شرط می‌کند اگر پادشاه ایران نتواند آن را حل کند، باید خراج‌گزار آنها شود. روایت منطقی‌تری از این بن‌مایه در شاهنامه فردوسی تحت عنوان «داستان در نهادن شطرنج» نیز آمده است.

روایتی طنزآمیز نیز از آن وجود دارد که به جوحی منسوب است (مجاهد، ۱۳۸۲). همان‌گونه که از بررسی‌های بالا مشخص است، دیدگاه ناظر بر استفاده نویسندگان از داده‌ها و اطلاعات خود (افسانه‌ها)، دیدگاهی به شدت تقلیل‌گرایانه است؛ زیرا افسانه‌های مذکور، با روایت‌هایی کاملاً مشابه، در سایر نقاط ایران رواج عمومی دارند. نویسندگان اگر می‌خواستند ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی ترکمن‌ها را از خلال افسانه‌ها بررسی کنند، می‌بایست افسانه‌هایی را مورد بررسی قرار می‌دادند که عناصر ویژه زندگی آنها را بازتاب می‌داد. برای مثال می‌دانیم اسب یکی از عناصر مهم این زندگی است. (دیه‌جی، ۱۳۷۹: ۲۶) اتفاقاً افسانه‌هایی نیز در این باره در میان آنها رایج است. یا افسانه‌هایی را می‌توانستند مورد توجه قرار دهند که اقلیم آنها یعنی صحرا یا زندگی عشیره‌ای آنها را بازتاب می‌دادند. متأسفانه، آنچه به عنوان خطای تقلیل‌گرایانه از آن یاد شد، محدود به مورد بالا نمی‌شود. این خطا به برخی از ویژگی‌های ساختاری افسانه‌ها نیز تعمیم یافته است. برای مثال عبارت «یکی بود یکی نبود» را که سرآغاز بسیاری از افسانه‌های ایرانی است و اغلب افسانه‌گویان ما، در گوشه و کنار ایران، از آن استفاده می‌کنند، به عنوان ویژگی ساختاری افسانه‌های ترکمنی معرفی کرده‌اند.

از این‌رو، نتایج و تفسیر و تأویل‌های مترتب بر این روایت‌ها را که در مقاله آمده است، بر فرض صحیح بودن، می‌توان به سایر مناطق ایران مانند شیراز، یزد، آذربایجان و مانند آن نیز منسوب کرد و تسری داد. در حقیقت، آنچه نویسندگان مقاله در تحلیل خود مورد استناد قرار داده‌اند، پیش و بیش از آنکه مؤید ویژگی‌های فرهنگی - اجتماعی هم‌میهنان ترکمن باشد، نمونه‌هایی از پیوستگی و همبستگی آنان با سایر ایرانیان است.

سخن پایانی

چرا چنین خطاهایی در بررسی مقوله‌های مربوط به فرهنگ عامه در ایران پیش می‌آید؟ پاسخ به این پرسش می‌تواند از تکرار چنین خطاهایی پیش‌گیری کند و در عین حال، کمکی به حل یکی از معضلات نظام دانشگاهی ما باشد.

به نظر بنده، این موضوع بیش از هر چیز نتیجه آن است که فولکلور و به‌ویژه، ادبیات شفاهی، در نظام دانشگاهی ایران جایگاه مشخصی ندارد و از طریق این نظام مورد حمایت قرار نمی‌گیرد. این موضوع محدود به ایران نیست و در برخی کشورهای دیگر نیز داشته سابقه است. مشکل این کشورها زمانی حل شد که فرهنگ عامه جایگاه شایسته خود را در دانشگاه‌ها پیدا کرد. برای مثال در ایالات متحده آمریکا پس از آنکه فولکلور جای پای خود را در گروه‌های آموزشی چند دانشگاه باز کرد، در انجمن فولکلور آن کشور نیز تغییرات اساسی پدید آمد و از صورت سازمان غیرمنضبط که متکی بر اشخاص آماتور و یا استادانی بود که به طور فرعی و از سر سیری به فولکلور می‌پرداختند، بیرون آمد و مرکز گردآمدن استادان و فارغ‌التحصیلانی شد که در درجه اول خود را «فولکلوریست» می‌دانستند. اعطای درجه دکتری از سوی دانشگاه‌ها در این تغییر و دگرگونی نقش اساسی داشت. دیری نپائید که اینها جای استادان رشته‌های دیگر را که به عنوان سرگرمی به کار پژوهش در فولکلور می‌پرداختند، گرفتند و سخن‌گویان صاحب صلاحیت نظام علمی جدید، یعنی فولکلور شدند (بدره‌ای، ۱۳۷۱: ۹).

نگارنده امیدوار است در ایران عزیز نیز، که از فولکلور بسیار قوی برخوردار است، بزودی چنین تغییر و تحولاتی صورت گیرد تا استادان ارجمندی که مراتب علمی آنها بر اهل علم پوشیده نیست، به جای انجام کارهای فرعی، به کار اصلی خود بپردازند.

محمد جعفری (قنواتی)

دانشجوی دوره دکتری فولکلور

در دانشگاه دولتی تاجیکستان

Jaafari198@yahoo.com

منبع:

- ۱- امانف، رجب (۲۰۰۱): *افسانه‌های خلق تاجیک*، دوشنبه: تاجیکستان بنیاد مدد(به خط سیرلیک).
- ۲- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۵۹): *قصه‌های ایرانی*، ج اول، تهران: امیرکبیر.
- ۳- بدره‌ای، فریدون (۱۳۷۱): «پیش‌گفتار مترجم»، در کتاب *ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان*، ولادیمیر پراپ، تهران: توس.
- ۴- بهار، محمدتقی (۱۳۵۴): *سبک‌شناسی*، جلد سوم، تهران: امیرکبیر.
- ۵- بهرنگی، صمد (۱۳۷۹): *افسانه‌های آذربایجان*، تهران: مجید - سرایش.
- ۶- خزاعی، حمیدرضا (بی‌تا): *زیباترین افسانه‌ها (افسانه طنز)*، مشهد: ماه جان.
- ۷- دقتیان، ویکتوریا (۱۳۸۵): *افسانه‌های بختیاری*، تهران: کتاب روشن.
- ۸- دیه‌جی، عبدالرحمن (۱۳۷۹): *مقدمه‌ای بر ادبیات عامیانه ترکمن‌ها*، تهران: پژوهنده.
- ۹- سعیدی، سهراب (۱۳۸۶): *فرهنگ مردم میناب*، تهران: ائشن.
- ۱۰- لورلیرد، ل (۱۳۵۳): *فرهنگ مردم کرمان*، به کوشش فریدون وهمن، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۱- مجاهد، احمد (۱۳۸۲): *جوچی*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۲- مصطفی‌رسول، عزالدین (۱۳۷۷): *پژوهشی در زمینه فولکلور کردی*، ترجمه هاشم سلیمی، تهران: مرکز تحقیقات صداوسیما.
- ۱۳- ملطیوی، محمدغازی (۱۳۸۳): *روضه‌العقول*، تصحیح محمد روشن و ابوالقاسم جلیل‌پور، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۱۴- میهن‌دوست، محسن (۱۳۵۲): *سمندر چل گیس*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- ۱۵- نادری، افشین (۱۳۸۳): *نمونه‌هایی از قصه‌های مردم ایران*، تهران: نشر قصه - پژوهشکده مردم‌شناسی.
- ۱۶- نادری، افشین و موحدی، سعید (۱۳۸۰): *شوقات (متل‌ها و قصه‌های استان مرکزی)*، اراک: مدیریت سازمان میراث فرهنگی.
- ۱۷- وراوینی، سعدالدین (۱۳۷۶): *مرزبان‌نامه*، مقابله و تصحیح محمد روشن، تهران: اساطیر.
- ۱۸- وکیلان، سیداحمد (۱۳۶۸): *تمثیل و مثل*، جلد دوم، تهران: سروش.
- 19- Arne, Anti & S. Thompson (1973); *The Types of the Folktale*, Translated and Enlarged by Stith Thompson, Helsinki.